

Abstract

Freedom is one of the most complex concepts of modern political philosophy. The complexity of the concept of freedom is due to the fact that what is proposed about freedom in the modern period mostly refers to the political and social situation in which intervention is inevitable. Meanwhile, Ayatollah Naini's political thought regarding freedom is very important. During the constitutional revolution, Ayatollah Naini raised freedom as one of his main and fundamental indicators. Considering this, the main question has been raised as follows: What is the position of freedom in Allameh Naini's thought? In response to this central hypothesis, freedom in Naini's thought has a religious and divine nature and is the basis for confronting tyranny. The results of the research show that in the political thought of Allameh Naini, since freedom is considered as one of the main and fundamental components in Islamic and religious thought, he accepts it and during the constitutional revolution as one of the main defenders of freedom are placed. From Naini's point of view, freedom is the main component against tyranny. The type of research method is descriptive-analytical and based on library studies.

بررسی جایگاه آزادی در اندیشه سیاسی آیت الله نائینی

وحید ملکشاهی نژاد^۱

فاطمه نصرالهی^۲

محسن احمدی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۷

چکیده

آزادی یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم مدرن فلسفه سیاسی است. پیچیدگی مفهوم آزادی از آن روست که آنچه درباره آزادی در دوره مدرن طرح شده بیشتر اشاره به وضعیت سیاسی و اجتماعی دارد که در آن مداخله غیر نباشد. در این بین، اندیشه سیاسی آیت الله نائینی در خصوص آزادی از اهمیت زیادی برخوردار است. در جریان انقلاب مشروطه، آیت الله نائینی آزادی را به عنوان یکی از شاخص‌های اصلی و اساسی خود مطرح کرد. با توجه به این امر، سوال اصلی این گونه مطرح شده است که آزادی در اندیشه علامه نائینی دارای چه جایگاهی است؟ در پاسخ این فرضیه محوری مطرح شده است که آزادی در اندیشه نائینی دارای ماهیتی دینی و الهی و زمینه ساز مقابله با استبداد است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در اندیشه سیاسی علامه نائینی، آزادی از آنجایی که به عنوان یکی از مولفه‌های اصلی و اساسی در اندیشه اسلامی و دینی مطرح است، وی آن را مورد پذیرش قرار می‌دهد و در جریان انقلاب مشروطه به عنوان یکی از مدافعان اصلی آزادی قرار می‌گیرد. از دیدگاه نائینی، آزادی، اصلی‌ترین مولفه در مقابل استبداد است. نوع روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای است.

کلمات کلیدی:

آزادی، استبداد، اندیشه سیاسی، انقلاب مشروطه

^۱ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی آشتیان، مرکزی، ایران (نویسنده مسئول)

مری گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

^۲ مری گروه تاریخ بخش علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، ایران، تهران

^۳ دکترای علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز، تهران، ایران

آزادی از جمله مهم ترین مولفه هایی است که همواره ذهن بشر را به خود معطوف داشته است. در طول تاریخ، آزادی و تلاش برای آزادی خواهی اصلی ترین عامل جدال توده های مردم با حکومت ها بوده است. از سوی دیگر، در همه ادیان نسبت به این مقوله سفارش زیادی شده است و در راهبردهای دینی خود، توجه حکومت ها را به این امر ابراز داشته اند. از سوی دیگر، آزادی یکی از لوازم حیات و تکامل است، یعنی یکی از نیازمندی های موجود زنده، آزادی است. اهمیت آزادی باعث شده است تا اندیشمندان و اسلامی توجه ویژه ای به مقوله داشته باشند. علامه نائینی، از مهم ترین اندیشمندان و متفکران جهان اسلام محسوب می شود که اندیشه های آزادی خواهانه وی باعث تاثیر بر توده های مردم در زمان انقلاب مشروطه شده است. نهضت مشروطیت نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران معاصر است. هم به این دلیل که اندیشه های مدرنیته وارد فضای گفتمان سنتی ایران می شود و ارزش ها و باورهایی متفاوت مطرح می شود و هم اینکه این مسئله به اعتراض و قیام مردم علیه استبداد - گرچه نا تمام ماند - منتهی می شود. این نهضت نقطه تلاقی اندیشه های مختلفی بود از جمله: (۱) غرب زدگی و غرب گرایی و به تبع آن آزاد سازی جامعه از استبداد و سکولار کردن جامعه و حکومت؛ (۲) اسلام گرایی سنتی و مخالفت با مظاهر مدرنیته و تمدن غربی و در نتیجه همسویی با استبداد و (۳) نوگرایی اسلامی که در پی نسبت سنجی، تطبیق و تبیین باورها و اندیشه های غربی با اندیشه های اسلامی بود.

هر یک از این سه رویکرد به دنبال بسط و گسترش اندیشه ها و باورهایش در جامعه بود اما به نظر می رسد که این هر سه در نهضت ناتمام مشروطیت سهیم بودند و بخشی از جامعه را رهبری و جهت دهی می کردند؛ اما هیچ یک نتوانست نبض اجتماع را به دست بگیرد و در نتیجه اختلافات آنان برجسته شد و نهضت مشروطیت ناتمام و ناموفق ماند. اینکه دلایل اختلاف میان آنان چه بود و هر یک چه برداشتی از مشروطیت داشتند، زمینه بحث های مختلفی را فراهم کرده است. به ویژه اختلاف میان علمای شیعه طرفدار مشروطه و مشروعه بسیار برجسته تر می نماید که بخش های مهمی از دو جریان پیش گرفته را رهبری می کردند و تأثیر گذار بودند. آزادی و برابری از جمله شعارهای دوران مشروطیت است که هم در بین علمای مشروطه خواه و هم در میان روشنفکران دیده می شود. مرحوم نائینی معنا و مفهوم آزادی و مساوات را در چارچوب رابطه شریعت و مشروطیت تفسیر و تبیین می کند و در این جهت تفسیر وی از آزادی موافق تفسیر و برداشت دیگر علمای دینی آن عهد است. از منظر نائینی آزادی به معنای رهایی از موانع رشد آدمی است؛ موانعی که باعث بازماندن انسان از سیر تکامل می شود و بدین سبب آزادی واقعی در عبودیت الهی تجلی یافته و خودسری و هرزگی و بی بندوباری که برداشت برخی از آزادی غربی است در واقع یک نوع اسارت است و نه آزادی. در واقع شاید میرزای نائینی اصل آزادی و حریت را مقصود مشترک همه ملل و ادیان و اقوام می داند.

اندیشه سیاسی آیت الله نائینی

یکی از اندیشمندان در عصر مشروطه، میرزا محمدحسین نائینی است که در عرصه نظریه پردازی، هیچ کدام از عالمان این دوره مانند ایشان به استدلال درباره مشروعیت نظام مشروطه از نظر مبانی دینی نپرداخته است. اقدام وی یک نوآوری محسوب می شود که در ادامه مباحث فقهای پیشین در تجویز حکومت سلطان عادل، یک قدم جلو رفته و حضور مردم در امور اجتماعی و سیاسی را به عنوان یک حق مطرح نموده است. گفته ها

و نوشته‌های میرزای نائینی دال بر این است که او حاکمیت و ولایت فقهای جامع شرایط را بالاصاله پذیرفته است و بر خلاف برداشت بسیاری از علما که ولایت فقیه را در امر قضا و فتوا قائل هستند، آن را به معنای ریاست بر مردم در امور دین و دنیا می‌داند (ساداتی نژاد، ۱۳۸۸: ۱۶۰-۱۵۹).

علامه نائینی در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المکه مهم‌ترین علل بروز بحران‌های دوره خود را جهل مردم، استبداد، شاه‌پرستی، اختلاف کلمه بین مردم، ترساندن و آزار و اذیت آزادی‌خواهان، عادی و طبیعی بودن زورگویی اقویا، استفاده از امکانات مملکت برای سرکوب ملت می‌داند. (نائینی، ۱۳۶۱: ۱۴۱-۱۵۸) البته با مراجعه به کتاب ذکور آنچه را که به عنوان بحران زمانه نائینی در اشکال مختلف استبداد در ذهن و دیده این اندیشمند نقش بسته بود، فراتر از موارد مذکور می‌باشد.

سوءاستفاده جانب از ضعف شاهان قاجار، موجب نفوذ عوامل تجاری و مستشاری استعمار در ایران شده بود که در هر فرصتی به فکر کسب منافع خود بودند. همه این بی‌نظمی‌ها و بحران‌ها اقتضا می‌کرد تا جهت برون رفت از آن، تحولی اساسی رخ دهد و در دوره سلطنت ناصرالدین شاه، زمینه‌های بیداری مردم به تدریج فراهم گردید که نمود اصلی آن حرکت‌های اعتراضی مردم در مخالفت با حکومت مستبد قاجار و تمایل به اصلاح امور کشور بود، تا اینکه عقده و فشارهایی که مردم تحمل می‌کردند خود را به شکل ترور ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی نشان داد.

با افزایش آگاه مردم و خواست آنها مبنی بر اصلاح شیوه‌های حکمرانی، زمینه جنبش مردمی برای تغییر و تحول در نظام حکومتی ایران فراهم می‌آمد. از جمله علل عمده شکل‌گیری این نهضت که بعدها به نهضت مشروطه معروف شد، زمینه‌های فکری آن بود که ضد استبدادی و استعماری بودن آموزه‌های دین اسلام نشئت می‌گرفت و توسط علما تبیین می‌شد. از لغو امتیاز رویتر توسط ملاعلی کنی گرفته تا فرمان قیام تنباکو توسط میرزای شیرازی، که باعث جرئت یافتن مردم نسبت به حکومت و پیروزی آنان بر دربار شد. پس از پیروزی مشروطه در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ و صدور فرمان مشروطیت، ایران در شمار کشورهای مشروطه درآمد و اندکی بعد زمینه تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس شورای ملی فراهم شد.

بحران دوران نائینی با پیروزی مشروطه و مشروطه‌خواهان به پایان نرسید و مردم از ظلم و استبداد زهایی نیافتند. مردم ایران در تلاش برای بهبود وضع خود و جامعه، به دنبال نظام‌مند کردن و قاعده‌مند کردن اعمال سلطان براساس شرع و دین برآمده ببودند و راهنمایی‌های علما و بزرگان‌دین و تأسیس عدالت‌خانه و دارالشوری از ثمرات آن بود و امید داشتند بتوانند اوضاع آشفته جامعه خود را سامان دهند. اما به دلیل دخالت‌های مستقیم سیاسی و غیرمستقیم فرهنگی استعمار، نسخه مشروطه نه تنها هیچ دردی از آنان را دوا نکرد، بلکه دردهای عظیمی به آن افزود و نتیجه آن تبدیل استبداد فردی و سلطانی به استبداد روشنفکری بود و مشروطه ایرانی در مسیری غیر از آرمان‌ها و اهداف مطلوب و منافع ایرانیان حرکت کرد.

فهم دیدگاه نائینی مستلزم دقت در فقرات اندیشه وی است که به خوبی می‌توان به عنوان نمونه در عبارات زیر درباره اقسام وظایف مربوط به سیاست و حکومت ملاحظه کرد:

"مجموع وظایف راجع به نظم و حفظ مملکت و سیاست امور امت، خواه دستورات اولیه... و یا ثانویه... علی کل تقدیرخارج از دو قسم نخواهد بود؛ چه بالضرورة منصوصاتی است که وظیفه عملیه آن بالخصوص معین و حکمش در شریعت مطهره مضبوط است و یا غیرمنصوصاتی است که وظیفه عملیه آن به واسطه عدم اندراج در تحت ضابطه خاص و میزان منصوص غیر معین و به نظر و ترجیح ولی نوعی موکول است". (نائینی، ۱۳۷۸: ۱۳۰).

در این فقرات به وضوح میان دودسته از احکام و قوانین تفکیک می‌شود؛ احکام و قوانینی که در شریعت بیان شده‌اند و احکام و قوانینی که در شریعت بیان نشده‌اند و به اعتقاد نائینی به ولی نوعی واگذا ر شده‌اند. از نظر وی قسم اول "به اختلاف اعصار و امصار قابل تغییر نبوده" و همواره ثابت می‌باشند، اما قسم دوم "تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار بوده" و بنابراین قابل تغییر می‌باشند. بر این اساس، می‌توان قوانین را به دو دسته ثابت و متغیر نیز تقسیم نمود و بدین ترتیب تلاش نائینی برای سریان بخشی از قوانین مورد نیاز زندگی انسان به حوزه امور عرفی، نوعی و متغیر را مشاهده کرد. در نتیجه سیاست در نگاه نائینی به تمامه در حوزه امور شرعی قرار نمی‌گیرد و نوعی واگذاری به حوزه امور عرفی برسمیت شناخته می‌شود. (میراحمدی، ۱۳۸۵: ۱۴۸).

نائینی در اندیشه سیاسی خود ضمن حفظ مبانی سنتی و اعتقادی شیعه از دیدگاهی نو به مقوله دولت و مدیریت اجتماعی نگریسته و برای نخستین بار کوشیده است که مفاهیم حقوق اساسی، بحث آزادیهای سیاسی، مساوات و قانون و قانونگذاری و امثال آن را، که جزئی از ادبیات سیاسی نوین جهان به شمار می‌آید، بر اساس استدلالهای فقهی و اصول فقهی از متون اسلامی استخراج کند. بدین لحاظ «نظریه دولت مشروطه» وی، نقطه اساسی در سیر نظریه دولت در فقه شیعه به حساب می‌آید و خود حکایت از یک برداشت جدید دینی دارد که افقهای نوین را در منظر فقههای شیعه گستراند. او نیز در برداشت خود از نظریه مشروطه، تحت تأثیر اندیشمندان و نوگرایان جهان اسلام قرار داشت و کمتر به منابع اصلی اندیشه دموکراسی و مشروطه‌طلبی غربی دست یافت. ؛ لذا به نظر برخی از پژوهشگران تعرف کامل بر منابع اولیه دموکراسی غربی نیافت و آگاهی او محدود به نوشته‌های عربی و فارسی‌ای بود که بیشتر آن منابع، توجهی به نقاط اساسی اختلاف میان اسلام و مشروطه دموکراسی نداشته است (درخشه، ۱۳۸۴: ۴۴).

نائینی در رساله خود با تحلیلی از تاریخ اسلام بیان می‌کند که اسلام بر اساس آزادی، عدالت، حکومت نوع مردم و شورا استوار است و در زمان پیامبر(ص) و به ویژه در عهد حکومت امام علی(ع) نیز چنین بوده است؛ ولی حکومت امویان آن را به سلطنت مطلقه تبدیل کرده و آن را جزء عوامل اصلی انحطاط مسلمانان می‌داند (نائینی، ۱۳۳۴: ۱۷-۱۹). او نیز مانند همه فقههای شیعه، اندیشه سیاسی دیرین شیعه مبنی بر انحصاری بودن حق ولایت معصومان(ع) را می‌پذیرد و معتقد است که در عصر غیبت شرعاً و عقلاً به اقتضای ضرورت تأمین عدالت و مساوات، محدود کردن قدرت سلطنت به قدر امکان واجب است (نائینی، ۱۳۳۴: ۴۷-۴۶). هرچند باید تصریح کرد که وی بهترین شیوه حکومت عملی در زمان خود را مشروطه می‌داند، نه به آن معنا که یک نظام عالی و مطلقاً خوب و مشروع باشد.

وی در این مورد تصریح می‌کند:

«... [حال که] دستمان نه تنها از دامن عصمت بلکه از ملکه تقوا و عدالت و علم متصدیان هم کوتاه و به ضد حقیقی و نقطه مقابل آنها گرفتاریم، همچنان که بالضروره معلوم است حفظ همان درجه مسلمه از محدودیت سلطنت اسلامی که دانستی متفق علیه امت و از ضروریات دین اسلام و همچنین صیانت این اساس شورویتی که به نص کتاب و سنت و سیره مقدسه دانستن که ثابت و از قطعیات است، جز بگماشتن مسدد رادع خارجی که به قدر قوه بشریه به جای آن قوه عاصمه الهیه، عز اسمه، و لا اقل جانشین قوه عقلیه و ملکه عدالت و تقوا تواند بود... از این رو، وجوب گماشتن هیئت مذکوره بدیهی و غیرقابل انکار است» (نایینی، ۱۳۳۴: ۵۶).

از این رو، به نظر او پذیرش یک چنین نظامی در مقابل حکومت استبدادی مقبول تر و دارای اشکال کمتر و در نهایت، به شیوه حاکمیت معصومین (ع) نزدیک تر است.

وی در رساله خود با هر گونه برداشتی از اسلام، که توجیه کننده استبداد و حاکمیت استبدادی باشد، و به تعبیر خود «استبداد دینی» به شدت مخالفت می ورزد (نایینی، ۱۳۳۴: ۵۶). و می کوشد که مستدلاً اصول و مبانی مشروطه را از قرآن و سنت پیامبر (ص) و به ویژه فرامین امام علی (ع) اخذ کند و آن را از ضروریات اسلام در عصر غیبت قلمداد کند (نایینی، ۱۳۳۴: ۵۶).

میرزای نایینی با تقسیم احکام اسلام به دو دسته منصوصات شرعی و غیر منصوصات، شورا را در دسته دوم قرار می دهد. همچنین اصل مشارکت عمومی را براساس شورا با استناد به آیات قرآنی اثبات می کند. همچنین در مقام اهمیت و ضرورت مشورت بیان می دارند: «چنانکه دانستی، حقیقت سلطنت اسلامی، عبارت از ولایت بر سیاست امور امت به چه اندازه محدود است. همین طور بنای اساسی هم، نظر به مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت بر مشورت با عقلای امت است که عبارت از شورای ملی است، نه تنها، با خصوص بطانه و خواص مشخص اولی که شورا درباره اش خوانند به نص کلام مجید الهی، عز اسمه، و سیره مقدسه نبوی که تا زمان استیلای معاویه محفوظ بود. حتی در غزوه احد با اینکه رأی مبارک شخص حضرتش با جماعتی از اصحاب، عدم خروج از مدینه مشرفه را ترجیح فرموده و بعد هم همه دانستند که صلاح و صواب همان بوده، معهذا چون اکثریت آرا بر خروج مستقر بود، از این رو با آنان موافقت و آن همه معایب جلیله را تحمل فرمود» (نایینی، ۱۳۸۲: ۸۳). بنابراین، در اندیشه سیاسی علامه نایینی، اهتمام حضرت رسول (ص) به آرا و نظر اطرافیان، جنبه برجسته ای از مشارکت سیاسی را نمایان می کند. افزون بر آن، نظام شورایی یا نهاد شورای ملی و متخجان مردم نیز به عنوان نشانه هایی در زمره پیش شرط های ضروری نظام سیاسی اسلامی به شمار می آیند. از این رو در دیدگاه سیاسی نایینی، دو نوع ولایت شناسایی شنی است: ۱. ولایت مطلق سلطان در تصرفات بر حقوق شهروندان و اداره امور کشور؛ ۲. ولایت و اقتدار حکمرانی، بر اساس مصالح عموم. در این قسم اخیر، اصل اداره امور کشور، متکی بر مشارکت عامه و کلای مردم بنا نهاده شده است (رحمت الهی و دیگران، ۱۳۹۴: ۵۸۸). از این رو پایداری حکومت مشروطه نیز، به وجود دو امر بستگی دارد: «نخست، تدوین قانون اساسی به مثابه رساله عملیه در باب سیاسات و دوم، نظارت و محاسبه نمایندگان مردم بر دولت» (نایینی، ۱۳۶۱: ۱۴-۱۵).

مفهوم آزادی در پیشینه تفکر اسلامی و شیعی سابقه چندانی ندارد به گونه ای که در دایره المعارف بزرگ اسلامی اصولاً «واژه آزادی به عنوان یک واژه اسلامی ذکر نگردیده است. اما از سوی دیگر برخی هم معتقدند که «از نظر اسلام مفاهیم اسلامی همیشه مساوی با آزادی بوده است» (نازاریان و نظری، ۱۳۹۴: ۳۶).

واژه آزادی در حوزه سیاسی - اجتماعی بر حسب متعلق های متفاوت، معانی متعددی دارد، به طور نمونه، گاه آزادی به معنای رهایی از مقررات اجتماعی، گاه به معنای فرار از دستورهای دینی و گاه مقصود از آزادی، رهیدن از تحکیمات حاکمیت سیاسی است. در کتاب تنبیه الامه به طور مشخص و جداگانه، مفهوم آزادی بررسی، و تعریف مشخصی از آن ارائه نشده است؛ اما با مراجعه به موارد کاربرد این لفظ در رساله سیاسی میرزای نائینی، به آسانی می توان مفهوم آزادی مورد نظر او را به دست آورد.

آزادی به عنوان دال مرکزی در اندیشه سیاسی ایت الله نائینی مطرح است. مرحوم نائینی در موارد متعددی از این واژه بهره جسته است. یکی از آن موارد، در تقسیم حکومت به ولایتیه و تملکیه است. وی اساس سلطنت تملکیه را به سلطنتی که «بر استعباد و استرقاق رقاب ملت در تحت ارادات خودسرانه» حاکم مبتنی بوده، وصف کرده، در مقابل، اساس سلطنت ولایتیه را بر «آزادی از این عبودیت» می داند.

در قسمت دیگری، از حکومت تملکیه به حکومتی که بر مبنای «مسخریّت و مقهوریت رقاب ملت در تحت ارادات سلطنت» (نائینی، ۱۳۷۸: ۳۹). شکل یافته، یاد کرده است و حکومت ولایتیه را نظامی می داند که بر مبنای «آزادی رقاب ملت از این اسارت و رقیت منحوسه ملعونه» (نائینی، ۱۳۷۸: ۳۹). استوار شده است.

بی تردید، واژه آزادی در موارد پیشین، مفهومی جز، رهایی ملت از چنگ فرمان های سلطان خودکامه ندارد. در جای دیگر تصریح می کند: در قرآن مجید و کلمات معصومان، بارها سخن از نفی عبودیت حاکمان خودسر به میان آمده که مقصود از آن، همان آزادی مورد نظر او است: «در مواقع عدیده، همین مقهوریت در تحت حکومت خودسرانه جائزین را به عبودیت که نقطه مقابل این حریت است، تعبیر و پیروان دین اسلام را به تخلص رقابشان از این ذلت هدایت فرموده اند» (نائینی، ۱۳۷۸: ۴۱).

نائینی حتی مفهوم آزادی قلم و بیان و مانند آن را رها بودن قلم و زبان از سلطه جائران تلقی می کند و «حقیقتش» را «عبارت از رها بودن از قید تحکیمات طواغیت» (نائینی، ۱۳۷۸: ۱۵۸). می داند و سایر امور مترتبه بر آزادی قلم و بیان را از عوارض و لوازم آن حقیقت می شمارد.

شواهد پیشین، نشان دهنده آن است که «آزادی» در تنبیه الامه در برابر «عبودیت غیر خدا» و بندگی سلاطین خودکامه و مستبد قرار دارد، نه در برابر بندگی خدا و تبعیت از ولی الهی که بازگشتش به خداوند است. به دیگر سخن، نائینی هرگز اطاعت از اوامر پیشوایان معصوم و جانشینان آنان را مصداق رقیت ظالمانه و اسارت جابرانه نمی داند، چرا که اولیای خدا از سر استبداد و خودمحوری فرمان نمی رانند، بلکه خود تسلیم اوامر الهی بوده، آنچه می گویند، برگرفته از دستورهای الهی و در جهت تامین سعادت دنیایی و آخرتی بشر است. به عبارت دیگر، نائینی معتقد است: آن چه برای رشد و بالندگی جامعه بشری لازم و ضرور است، آزادی از بندگی سلطان خودکامه است، نه سلطان عادل و خداکامه. بردگی و اطاعت از سلطانی که هر آن چه به کام شخصش شیرین می آید، بر مردم تحمیل کرده، برای سعادت و صلاح مردم، هیچ بهایی در نظر نمی گیرد، غیر از اطاعت از سلطانی است که اولاً به مقاصد الهی در مقتضیات گوناگون زمانی و مکانی عالم بوده و ثانیاً نفس

خود را کشته و فقط آن چه را که خدا خوش دارد، در جامعه، جاری و ساری می کند که البته آن چه را خداوند برای بندگان بیسنند، یقیناً به خیر و صلاح آنان خواهد بود. سلطان جائر و خودکامه، خود را ارباب و مالک رقاب ملت می داند؛ ولی سلطان عادل و برگزیده خدا، خود را خدمتگزار مردم و در برابر خالق و مردم مؤمن مسؤول می شمارد.

بهترین شاهد بر این که مقصود نائینی از آزادی، مطلق نبوده؛ بلکه فقط شامل طوق رقیب سلطان جائر می شود، آن است که حکومت معصوم را مصداق اکمل حکومت ولایتیه یعنی بهترین نوع حکومت آزاد می شمارد و معتقد است:

در بالاترین وسیله ای که از برای حفظ این حقیقت و منع از تبدل و ادای این امانت و جلوگیری از اندک ارتکابات شهوانی و اعمال شائبه استبداد و استیثار متصور تواند بود، همان عصمتی است که اصول مذهب ما طایفه امامیه بر اعتبارش در ولی نوعی مبتنی است. (نائینی، ۱۳۷۸: ۳۵).

افزون بر این، حاکم بر حق امت را در عصر غیبت معصوم، «نواب عام» حضرت حجت علیه السلام می داند و سایر حکومت ها را غصبی می شمارد؛ بنابراین از دید نائینی، حکومت مجتهد عادل جامع شرایط نیز پس از معصومان، برترین مصداق حکومت ولایتیه و آزاد است و اطاعت از او، هرگز مصداق رقیب ملعونه و اسارت منحوسه و پذیرش استبداد نیست.

با توجه به مطالب پیشین می توان گفت: آزادی مورد نظر نائینی، رهایی از سلطه خودکامگانی است که از روی هوا و هوس حکم می رانند و با نگاه خودمحورانه فرمان صادر می کنند، نه آزادی از حاکمانی که با رعایت مصالح دنیایی و آخرتی ملت حکم کرده، با بینش خدامحورانه فرمان می دهند؛ بنابراین، نائینی پافشاری بر رای و اصرار حاکم بر یک نظریه را فقط آن جا که از روی هوا و هوس باشد، مصداق خودکامگی و منافی مقتضیات رشد و بالندگی جوامع می داند. در غیر این صورت، اگر حاکم به فرمان الهی و برای هدایت جامعه انسانی به سوی سعادت بر نظر خویش پای فشارد، عمل او نه تنها مصداق استبداد و رقیب مشنوم نیست، بلکه همچون داروی تلخ، اما شفابخشی در کام ملت خواهد بود که آن ها را از ابتلا به رقیب شیاطین و فریفتگی در دام خدعه گران خواهد رها کند. به دیگر سخن، اگر تحمل حکمات خودسرانه سلطان جائر، مایه ذلت و خواری جوامع بشری و انحطاط فرهنگ و ارزش انسانی است، تن دادن به رهنمودهای مصرانه و خیرخواهانه سلطان عادل، مایه عزت و سربلندی و پیشرفت فرهنگ و تمدن جوامع خواهد شد، چنان که اصرار پیامبران - علی نبینا و آله و علیهم السلام بر اصل توحید (لا اله الا الله) گرچه به کام بسیاری از اقوام و ملت ها خوش نیامده، هرگز موجد انحطاط اجتماعشان نشد، بلکه هر قدر جوامع به این دعوت مصرانه، بیش از پیش لبیک گفتند، در اندک مدتی به قله های رفیع تمدن ناب بشری دست یافتند. مسلمانان اولیه طی ۲۳ سال، کلیه بت خانه های جزیره العرب را تخریب کردند و زنجیرهای تعصبات جاهلی و اوهام و آداب و رسوم خرافی را از روح و جان ملت عرب دریدند تا جایی که در اندک زمانی در دانش و اخلاق و کنش و منش فردی و اجتماعی بر ملل همجوار خود پیشی گرفتند و ملت های مجاور خود را از چنگ خودکامگی های سلاطین جور رهانیدند.

دفاع نائینی از مشروطه نیز دقیقاً از همین منظر است. او می خواهد ملت را از چنگ سلطان جائر نجات داده، به پذیرش ولایت الهی و آزادی شرافتمندانه نزدیک کند؛ چرا که می گوید: «در این جزء زمان که بحمدلله

تعالی و حسن تاییده دوره سیر فقه‌رایبه مسلمین به آخرین نقطه منتهی، و اسارت در تحت ارادت شهوانیه جائزین را نوبت منقضی و رقیب منحوسه ملعونه را عمر به پایان رسیده، عموم اسلامیان به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی، از مقتضیات دین و آیین خود با خبر و آزادی خدادادی خود را از ذل رقیب فراعنه امت برخورداره به حقوق مشروعه ملیه و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائزین پی بردند و در خلع طوق بندگی جباریه و استفاده حقوق مغصوبه خود سمندروار از دریاهاى آتش نیندیشیده، ریختن خون های طیبه خود را در طریق این مقصود از اعظم موجبات سعادت و حیات ملیه دانستند و ایثار در خون خود غلتیدن را بر حیات در اسارت ظالمین از فرمایش سرور مظلومان علیه السلام که فرمود: «نفوس ایبه من ان توثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام؛ جان هایی که ابا دارند اطاعت از انسان های فرومایه را بر کشته شدن بزرگوارانه برگزینند»، اقتباس کردند». (نائینی، ۱۳۷۸: ۲۶-۲۵). نائینی، سلطان قاجار را ستمگر و شهوت ران و فرعون صفت دانسته، و انقلاب مشروطه را از آن حیث که حرکتی در جهت آزادی از یوغ چنین سلطانی به سوی پذیرش رهنمودهای پیشوایان روحانی در جایگاه عالمان به مقتضای دین بوده است، می ستاید. از دیدگاه او پرهیز از اطاعت انسان های لئیم، نشانه کرامت انسان های کریم است، نه عصیانگری از پیروی عالمان وارسته دین.

نکته قابل توجه دیگر این که نائینی در مقدمه رساله خویش با استفاده از متون دینی، نظریه ضرورت آزادی و حریت از تحکیمات طواغیت را مشروعیت بخشیده است؛ بنابر این هرگز نمی توان اندیشه عصیانگری در قبال سلطان عادل را به وی نسبت داد؛ چرا که در آن صورت باید گفت: آزادی در مکتب اسلام خود نافی اطاعت از رهبران الهی و در نتیجه، نافی پیروی از آموزه های اسلام و جریان آن در بستر حکومت و جامعه است؛ در حالی که این سخن به طور کامل با مقتضای آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم» (نسا: ۵۹). ای مؤمنان! از خداوند و پیامبر و اولوالامرتان اطاعت کنید، متضاد است.

در نهایت باید گفت: مفهوم آزادی مشروع و ضرور برای رشد اجتماعی از نظرگاه میرزای نائینی، عبارت از رهایی از آرای شخصی و خودمحرورانه رجال سیاسی و اجتماعی است.

اهداف آزادی از دیدگاه نائینی

از آنجایی که آزادی به عنوان دال مرکزی در اندیشه آیت الله نائینی مطرح است، وی از مفهوم برای پیشبرد نظام فکری خود استفاده کرده است. از آن جا که میرزای نائینی رحمه الله آزادی را یکی از ریشه ای ترین عوامل رشد مدنیت در جوامع بشری می داند، در تقسیم بندی حکومت ها آن را ملاک قرار داده، بر اساس نحوه برخورد حاکمان با مردم در محدود ساختن یا آزاد گذاشتن آنان، آن ها را به دو قسم تملکیه و ولایتیه تقسیم می کند و حکومت تملکیه را حکومتی می داند که حاکم سیاسی، اراده را از مردم سلب کرده، در تصمیم سازی های جامعه، آن ها را شریک نمی سازد و همواره نظر خود را بر جامعه تحمیل، و با استبداد رأی، در امور کشور، خودکامانه عمل می کند. می نویسد: «اساس قسم اول از سلطنت که دانستی، عبارت از مالکیت مطلقه و فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید است بر مسخریت و مقهوریت رقاب ملت در تحت ارادت سلطنت و عدم مشارکت فضلا از مساواتشان با سلطان در قوا و سایر نوعیات مملکت و اختصاص تمام آن ها به شخص سلطان و موکول بودن تمام اجرائات به اراده او» (نائینی، ۱۳۷۸: ۳۹). ؛ آن گاه می گوید: وقتی حاکمی آزادی های مدنی را از جامعه سلب کرد و به مردم، حق نظر نداد، و فرهیختگان جامعه را در تصمیم سازی های اجتماع شرکت نداد و خود را فاعل مایشاء و مالک الرقاب ملت پنداشت، به طور طبیعی هیچ گونه

احساس مسئولیتی در قبال اعمال خود نخواهد داشت و هرگز خود را در برابر ملت، پاسخ‌گو نخواهد دانست و اساساً برای ملت، حق پرسش‌گری قائل نشده، در حقیقت، باب امر به معروف و نهی از منکر را برای ملت درباره اعمال خویش مسدود می‌سازد که این امر، مادر تمام نابسامانی‌ها و انحطاط جوامع به شمار می‌آید؛ بنابراین، در پی سخن پیشین، می‌نویسد: «عدم مسئولیت در ارتکابات هم، از فروع این دو اصل است. تمام ویرانی‌های ایران و شتایع مملکت ویرانه‌ساز و خانمان ملت برانداز آن سامان که روزگار دین و دولت و ملت را چنین تباہ نموده و بر هیچ حد هم واقف نیست، هم از این باب است و لا بیان بعد العیان و لا اثر بعد عین» (نائینی، ۱۳۷۸: ۴۰).؛ سپس حکومت ولایتیه را حکومتی می‌داند که حاکم، خود را در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی به طور مطلق آزاد نمی‌بیند و ملت را رعیت و مملکت را تیول خود نمی‌پندارد؛ بدین جهت برای رای و نظر ملت احترام قائل است. آنان را در عرصه تصمیم‌سازی شریک ساخته، خود را خدمتگزار ملت می‌انگارد (نه صاحب اختیار و مالک الرقاب) و از همین روست که در بهره‌وری از مواهب طبیعی و حقوق اجتماعی، بین خود و ملت تبعیض قائل نشده و برای هر دو، حقوق مساوی در نظر می‌گیرد: اساس قسم دوم که دانستی، عبارت از ولایت بر اقامه مصالح نوعیه و به همان اندازه محدود است. به عکس [حکومت تملیکیه] آن بر آزادی رقاب ملت از این اسارت و رقیق منحوسه و ملعونه و مشارکت و مساواتشان با همدیگر و با شخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت (از مالیه و غیرها) مبتنی است. (نائینی، ۱۳۷۸: ۳۹).

پس از بیان دو اصل آزادی و مساوات به صورت عناصر اصلی مکون ماهیت حکومت ولایتیه، حق پرسش‌گری و محاسبه و نظارت ملت را از لوازم این دو اصل می‌شمارد؛ چنان‌که پاسخگو بودن حاکم در برابر ملت را محصول آزادی و مساوات در نظام سیاسی جامعه می‌داند، بنابراین به دنبال سخنان پیشین می‌فرماید: «و حق محاسبه و مراقبت داشتن ملت و مسئولیت متصدیان هم از فروع این دو اصل است».

چنان‌که می‌بینیم، مرحوم نائینی آزادی و مساوات را دو اصل اساسی می‌داند که از امتزاج آن‌ها با یک دیگر، فرایند «حق نظارت و مراقبت ملت بر دولت» شکل می‌گیرد؛ یعنی وقتی حاکم خود را مالک مملکت و مردم ندانست و مردم از رقیق وی خارج شدند و در بهره‌مندی از منابع طبیعی و حقوق اجتماعی در مقایسه با یک دیگر و حتی در مقایسه با شخص حاکم به حقوق مساوی دست یافتند، به طور طبیعی می‌توانند بر عملکرد دولت نظارت کنند؛ زیرا دولت در چنین نظامی همچون خدمتگزاری است که در راه اقامه مصالح جامعه و عدالت اجتماعی می‌کوشد، به همین سبب هرگاه از حدود خود تجاوز کند یا در توزیع حقوق جامعه و ایفای نقش خویش مرتکب قصور یا تقصیری شود، آحاد ملت می‌توانند برای استیفای حق خود، آن‌ها را مورد بازخواست قرار دهند. نکته قابل توجه در این قسمت از بیان نائینی این است که به نظر می‌رسد در عین این که آزادی و مساوات را دو اصل اساسی و حیاتی جامعه ولایتیه و رمز توفیق و رشد و پویایی ملت‌ها، و سبب پیدایی حق پرسش‌گری برای مردم می‌داند، اصل آزادی را بر مساوات مقدم می‌دارد. شاهد این مطلب آن است که ابتدا اصل آزادی و عدم رقیق ملت‌ها در برابر حاکمان را مطرح، سپس مساله مساوات آنان با حاکم را مطرح می‌کند. به نظر می‌رسد از منظر نائینی تا زمانی که در یک جامعه، سلطان خود را مالک الرقاب مردم بداند و مملکت را جزو تیول خود نداشته، مردم را رعیت و اسیر خود بداند، هرگز برای آنان در مقایسه با خود حقوق مساوی قائل نمی‌شود؛ چرا که هرگز عبد و مولا، حقوق برابر ندارند؛ اما وقتی مملکت را جزو تیول خود نپنداشت و ملت را آزاد یافت، به طور طبیعی بین خود و آنان در حقوق اجتماعی و استفاده از اموال و منابع عمومی تمایزی قائل نخواهد شد؛ زیرا در آن صورت، نسبت همه افراد به منافع مملکت و حقوق

اجتماعی مساوی خواهد بود و شرط تحقق مفهوم مساوات و برقراری عینی آن فراهم خواهد شد؛ بنابراین، در اندیشه میرزای نائینی آزادی نخستین شرط جامعه برتر است که در پی آن، زمینه برقراری مساوات فراهم می آید و از امتزاج این دو، زمینه زایش حق نظارت ملت بر دولت و پرسشگری مردم از حاکم فراهم می شود.

مرحوم نائینی آزادی از قید و بند اسارت و رقیت و ظلم را امری بشری، فرادینی و فرا مذهبی می داند و به تصریح می گوید: تحصیل آزادی از این اسارت و رقیت و تمام منازعات و مشاجرات واقعه فی ما بین هر ملت با حکومت تملکیه خودش، بر سر همین مطلب خواه بود، نه از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب (نائینی، ۱۳۵۸، ۸۶)

بنابراین، این اصل از دیدگاه نائینی به عنوان مقابله با استبداد که خلاف شرع و عقل به تمامی شکل هایش می باشد، مطرح است و امری مطابق طبیعت بشری است مرحوم نائینی در تعبیراتش از آزادی به عنوان یک موهبت الهی تعبیر می کند. (محدثی، ۱۳۹۴: ۱۰۱).

مبانی فقهی این پایه را نیز گذشته از مقتضیات طبیعت بشری بودن آن، می توان از قرآن و سنت استنباط نمود. در کلام مجید الهی و بیانات معصومین (ع) در مواقع عدیده مهوریت در تحت حکومت خودسرانه جائزین را به عبودیت که نقطه‌ی مقابل این حریت است، تعبیر می کند و پیروان دین اسلام را به تخلیص رقابت‌شان از این ذلت هدایت می فرماید.

مرحوم نائینی انواعی برای آزادی فرض کرده و آزادی بیان و قلم و امثال آن‌ها را نیز در همین راستا تفسیر کرده و آن را «رها بودن از قید تحکومات طواغیت» تفسیر کرده، و نتیجه‌ی آن را آگاهی مردم از حق و حقوق‌شان، و استفاده ایشان از آزادی مشروع دانسته است، (نائینی، ۱۳۵۸، ۱۴۸).

میرزا محمد حسین نائینی در خصوص اهداف آزادی می نویسد: «تمام منازعات و مشاجرات واقعه فی ما بین هر ملت با حکومت تملکیه خویش»، جهت تحصیل آزادی از نسلطنت غاصبه جائزه است، «نه از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب». این فقیه، مشروطگی دولت را انتزاع آزادی از غاصبان دانسته، می نویسد: «اتساع مشربها بی ربط به این داستان، و بود و نبودش ناشی از اختلاف مذاهب و نسبت به استبداد و مشروطیت دولت یکسان است.» (نائینی، ۱۳۳۴: ۹۴ و ۹۵)

اهمیت آزادی از دیدگاه آیت الله نائینی

نائینی مردم دوران استبداد قاجاریه را ملتی چشم و گوش بسته می داند که از حوادث کشور و وقایع ملت اطلاع چندانی نداشتند و اصولاً نمی دانستند که اوضاع و احوال مملکت چگونه است و چه کسانی برای آن تصمیم می گیرند و مسیر سرنوشت کشور به کدام سمت و سو است؟ و حکومت و ملت نسبت بهم چه وظائفی دارند و چرا از ملت‌های پیشرفته عقب مانده‌اند و نقش واقعی آن‌ها در جهان چیست؟ و چگونه می توانند بند اسارت بگسلند و حریت خود را که هدیه الهی به انسان است از چنگال خون آشام استبداد بدر آورند و گام در راستای پیشرفت بگذارند؟ او در این ارتباط می گوید که همین ملت بدلیل بی اطلاعی، مرحوم آخوند ملامحراب حکیم علیه الرحمه را که معتقد به وحدت واجب الوجود بود لعن می نمودند و از حضرت موسی (ع) که پیامبر یهودیان بود تبری و بیزاری می جستند و حتی به لحاظ اشتراک در اسم، به ساحت مقدس امام هفتم (ع) جسارت می نمودند (تسکین دوست، ۱۳۸۴: ۴۱).

با این حال، مشروطیت و اوضاع فعلی اجتماعی ایران به قدری دگرگون شده است که ملت در متن حوادث و تحولات کشور قرار گرفته است و به وضوح فهمیده است که چگونه حریت و آزادی انسان‌ها را که انبیاء برای آن زحمات زیادی را متحمل شده‌اند از اقتدار استبداد بدر آوردند، در حالیکه استبداد در اغتصاب حریت ملت خلاصه می‌شود و کار اصلی مشروطه که قیام عمومی ملت است در آزادی مردم و حقوق و مشارکت آن‌ها در امر نظم و نظام کشور و تضمین و تأیید و حمایت از آن‌ها است. بهر حال ملت بایستی با آگاهی به وظائف خود عمل نمایند خواه دارای مذاهب گوناگون باشند و یا در نظام‌های استبدادی یا مشروطیت زندگی نمایند (نائینی، ۱۳۸۴: ۲۳).

در دیدگاه نائینی حریت و مساوات به قدری مهم و محترم هستند که آن را سرمایه‌ی سعادت و حیات ملی می‌داند که سلطنت را محدود نموده و مسئولیت آن را در قبال مردم گوشزد کرده و باعث حفظ حقوق مردم گردیده است. نائینی دو چهره و دو شخصیت برای ملت ایران قائل است یکی مشروطیت و خیزش عمومی آن و دیگری شخصیتی است که بعد از مجلس و ارکان مردم سالاری در ایران پیدا نموده است، می‌گوید با اینکه ملت ایران

- ✓ از مقتضات دین و ضروریات مذهب به واسطه گمان ما روحانیون بی خبر است.
- ✓ به حقوق ملی و آزادی از اسارت استبداد و مساوی بودن با غاصبین حریت پی نبرده است.
- ✓ کار آن مسخره بازی برای خوش گذرانی و چپاول مفت خواران معمم و کلاهی است و رتبه و مقام دیگری برای خود تصور نمی‌کند.
- ✓ قدرت تشخیص ندارد که این دروغ پراکنی‌ها ربطی به مشروطیت ندارد و بایستی بساط استبداد ستمگران هرچه زودتر بر چیده شود.

ولی همین ملت خوب می‌فهمد که:

- ✓ همه جانبازی‌های عقلا و دانایان و غیرتمندان مملکت از علماء و تجار و غیر هم برای حریت و مساوات بوده است.
- ✓ هیچگاه نخواسته‌اند که نوامیس خود را بی حجاب به بازار بفرستند.
- ✓ و نمی‌خواهند که با یهود و نصاری موصلت و پیوند دوستی داشته باشند.
- ✓ و یا خواهان مساوی بودن بالغ و نابالغ در تکالیف و احکام باشند.
- ✓ رؤساء و پیشوایان مذهب تا کنون آنچه را که برای حفظ بیضه اسلام و حراست ممالک اسلام بر آن متوقف است بر علیه حریت و مساوات نفرموده‌اند.

پس از دیدگاه نائینی، آزادی دارای مرزبندی مشخصی است و هیچگاه از چهارچوب احکام شریعت تجاوز نمی‌کند و منظور آن در حکومت اسلامی عناصری که مربوط به تمدن غرب است و با مطلع استعمارگران مطابقت دارد، نمی‌باشد و این موضوعی است که مردم ما آگاهانه بر آن‌ها واقف هستند، نائینی که خوب نظرات و مواضع مخالفین را شناخته و به مقاصد شوم آنان پی برده است، با قاطعیت می‌گوید:

این دسته جباره و طواغیت امت و ماحیان (محو کنندگان) احکام شریعت و رواج دهندگان انحاء فسوق و فجور در مملکت راهم خوب شناخته و می دانند که در این ارتکاب شنیعه چنگیزی جز حفظ مقام مالکیت رقاب و فاعلیت ما یشاء و حاکمیت ما پیرید و عدم مسئولیت عما یفعل، مقصد و هم دیگری اصلاً به خاطرشان نرسیده و در نظر ندارند. (نائینی، ۱۳۸۴: ۹۴).

نائینی که ابعاد و اهمیت و تأثیر حریت را نشان داده است که چگونه توانسته ملت را از یوغ استبداد برهاند، همان استبدادی که از عصر معاویه تا کنون ادامه داشت. از طرفی حریت را از مقاصد و اهتمام انبیاء و اولیاء می داند، در حالیکه مخالفین تمام این ارزشها را موهوم و بی اساس می پندارند و حریت را متهم می کنند که جامعه را به این امور دچار نموده است:

- مانع نشدن فاسقین و ملحدین در آشکار نمودن منکرات و اشاعه کفریات.
- گستاخ شدن بدعت گزاران در اظهار بدعت و مطالب کفر آمیز.
- بی حجاب بیرون رفتن زنان.

نائینی می گوید: اینگونه آزادی ها که خارج از احکام اسلام است هیچگاه فقهاء روی آها صحه نمی گذارند و از طرفی هیچ ارتباطی به نظام استبدادی یا مشروطه ندارد و از اینکه مسیحیان حساسیتی نسبت به حجاب زنان ندارند بخاطر آن است که در مذهب خود با مانعی روبرو نیستند و مذهب آنان اجازه خروج زن بدون حجاب را می دهد. و این فرقی نمی کند که در عصر روسیه تزاری مستبده باشد یا در فرانسه و انگلیس که براساس مشارکت و مشورت با مردم، جامعه خود را اداره می کنند. در هر صورت زنان در اینگونه کشورها بی حجاب خارج می شوند. در حالیکه مخالفین می گویند بخاطر مشروطیت زنان بی حجاب شدند و منکرات شایع یافته ایت و اگر استبداد قاجاریه بود این کار صورت نمی گرفت (نائینی، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

نقش آزادی در اوج و حضیض تمدن اسلامی

نائینی معتقد است علت اساسی فرو پاشی تمدن اسلامی در قرون اخیر، دو مساله بوده: یکی رخت بریستن آزادی و استقلال از جوامع اسلامی، و دیگری روی گردانی از کتاب و سنت. وی اعتقاد دارد: وقتی مسلمانان به اسارت و رقیت و بندگی سلاطین بی دین در آمدند، ملاً به عقب افتادگی مبتلا شده اند. به عبارت دیگر، مبادی تمدن بشری در احکام اسلام نهفته است و آزادی، یکی از آموزه های بنیادی اسلام برای اداره اجتماع است که غرب به سبب اخذ آن از مکتب اسلام، بدین پایه از رشد نایل آمده است؛ بنابراین، از دیدگاه وی ریشه اساسی انحطاط مسلمانان، تن دادن به پادشاهی پادشاهان مستبد و از دست رفتن آزادی از جوامع اسلامی است. «سیر قهقرایی و گرفتاری اسلامیان به ذل رقیت و اسارت طواغیت امت و معرضین از کتاب و سنت، مآل امر طرفین - مسلمانان و مسیحیان - را به این نتیجه مشهود و حالت حالیه منتهی ساخت». (نائینی، ۱۳۷۸: ۲۵).

گرچه میرزای نائینی رابطه آزادی و ترقی و تعالی جامعه را تبیین نکرده، با قدری تأمل می توان گفت: سلب آزادی، روحیه نشاط و امید به کار و تلاش را در ضمیر آحاد ملت نابود می کند و سبب یاس و نومیدی و تحقیر و رکود اجتماعی می شود، بدین سبب بدون هیچ تردیدی مانع رشد اجتماعی خواهد شد. اسارت در

رقیت سلاطین جور سبب می‌شود جامعه خود را عبید و بنده آن‌ها، و حاصل فعالیت خود را در جیب دیگران ببیند و اندک اندک از کوشش دست بردارد.

نائینی معتقد است: کسانی که مسلمانان را به تن دادن به سیطره سلاطین اسلامی ترغیب کرده بودند، اندک اندک اطاعت از پادشاهان را جزو دستورهای اسلام و از لوازم مسلمانی شمرده و زمینه های انزجار روشنفکران و ترقی خواهان جوامع را از اسلام فراهم آورده اند؛ چرا که از دیدگاه این روشنفکران، آزادی از مبادی اصلی نیل به تمدن و عدالت در جامعه به شمار می‌آید. حال که پذیرش بندگی سلاطین مستبد جزو شروط و لوازم اسلام شمرده شد، روشن می‌شود که دستورهای اسلام، با تمدن و عدالت منافی بوده است. می‌فرماید:

تمکین نفوس ایبه مسلمین را از چنین اسارت و رقیت وحشیانه، از لوازم اسلامیت پنداشته‌اند و از این رو احکامش را با تمدن و عدالت که سرچشمه ترقیات است، منافی و با ضرورت عقل مستقل مخالف و مسلمانی را اساس خرابی‌ها شمردند. (نائینی، ۱۳۷۸: ۲۵).

از دیدگاه نائینی، کسانی که برای حفظ دین، به تایید استبداد متوسل شده‌اند، هم به دین و هم به تمدن و پیشرفت جامعه ضربه زده اند؛ زیرا هرگز استبداد و رقیت طواغیت با روح آموزه های اسلام سازگار نبوده و سبب پیشرفت و شکوفایی استعدادهای جوامع نخواهد شد. افزون بر این، سبب بدبینی روشنفکرانی که دغدغه پیشرفت و تجدد را داشته اند نیز شد؛ از این رو نائینی بدون دغدغه از مشروطه دفاع می‌کند؛ چرا که ماهیت انقلاب مشروطه را مخالفت با استبداد شمرده و استبداد را در هر شکلی برای رشد جامعه مضر می‌داند. وی از پیروزی انقلاب مشروطه بسیار خوشنود بود و آن را پل پیروزی و ترقی مسلمانان به شمار آورده، می‌گفت: «در این جزء زمان - عصر مشروطه - که بحمدالله تعالی و حسن تاییده، دوره سیر قهقرائیّه مسلمین به آخرین نقطه منتهی و اسارت در تحت ارادات شهوانیه جائزین را نوبت منقضی و رقیت منحوسه ملعونه را عمر به پایان رسید، عموم اسلامیان به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی از مقتضیات دین و آیین خود با خبر و آزادی خدادادی خود را از ذل رقیت فراعنه امت بر خود به حقوق مشروعه ملیه و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائزین پی بردند و در خلع طوق بندگی جبابره و استفاده حقوق مغصوبه خود سمندروار از دریاها آتش نیندیشیده، ریختن خون های طیبّه خود را در طریق این مقصد اعظم موجبات سعادت و حیات ملیه دانستند». (نائینی، ۱۳۷۸: ۲۶-۲۵).

ناگفته نماند که گرچه نائینی، آزادی را مادر و موگد تمدن اسلامی دانسته، دین داری زیر چتر استبداد را مایه انحطاط جامعه اسلامی می‌شمارد، هرگز بین دین و آزادی مرز مستقلى نمی‌کشد؛ بلکه معتقد است آزادی و مساوات و مشارکت عمومی در نظام سیاسی و حکومتی، امری برخاسته از اسلام و آموزه های انبیا و اولیای الهی است؛ بدین سبب به دنبال تایید نظام مشروطه در جایگاه نظام ضد استبداد و حامی آزادی، سخنان اهل بیت علیهم السلام و حمایت علمای شیعه و سنی را مؤید حقانیت نظام مشروطه آورده، شهادت در راه پیروزی مشروطه و آزادی را تأسی به سیدالشهداء علیه السلام و پیروی از مراجع تقلید می‌شمارد:

[شهادی مشروطه] ایثار در خون خود غلتیدن را بر حیات در اسارت ظالمین، از فرمایش سرور مظلومان علیه السلام که فرمود: نفوس ابيه من أن تؤثر طاعة اللئام علی مصارع الكرام اقتباس کرده اند. صدور احکام حجج اسلام نجف اشرف که رؤسای شیعه جعفری مذهبند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدس و تعقب آن به

فتوای مشیخه اسلامیة اسلامبول که مرجع اهل سنتند، برای براهت ساحت مقدّس دین اسلام از چنین احکام جوریه مخالف با ضرورت عقل مستقل، حجّتی شد ظاهر و لسان عیب جویان را مقطوع ساخت. (نائینی، ۱۳۷۸: ۲۶).

افزون بر این، نائینی رحمه الله کسانی را که برای حفظ دین و به نام دین با نظام استبدادی موافقت کرده، با مشروطه مخالفت می ورزند، ضلّّ دین و بدعت گذار معرفی کرده، و اساساً وجه نگارش رساله سیاسی خود را هشدار به ملّت درباره این مسأله و زدودن دامن دین از این بدعت می شمارد؛ آن گاه پس از آن که حکومت ها را از جهت آزادی یا بندگی ملّت ها از سلاطین، به دو دسته تملکیه و ولایتیه تقسیم کرده، می کوشد اوج و حضيض تمدن اسلامی را بر اساس همین تقسیم بندی ارزیابی کند. به نظر نائینی، تا زمانی که رابطه حاکم با مردم در جامعه اسلامی به صورت ولایتیه بوده؛ یعنی مردم از قید و بند بردگی و بندگی حاکمان آزاد بوده اند و حاکمان، خود را در برابر مردم مسؤول و پاسخگو می دانسته اند و مساوات در جامعه حاکم بوده، تمدن اسلامی با شتاب فزاینده ای رشد کرده و روز به روز بر دامنه حاکمیت اسلام افزوده شده است؛ اما هنگامی که افسار جامعه اسلامی به دست معاویه بن ابی سفیان و فرزندانش افتاد، آزادی و مساوات از جامعه رخت بربست. معاویه رسماً پس از صلح امام حسن علیه السلام به مردم گفت: «ما قاتلتکم لَتُصَلُّوا و لا لتصوموا و لا لتحجُّوا و لا لتزکُّوا، إنکم لتفعلونَ ذلک، ولکنّی قاتلتکم لأتأمّر علیکم و قد اعطانی الله ذلک و انتم له کارهون؛ من با شما جنگیده ام تا نماز خوانده، روزه بگیرید یا حج به جای آورده، زکات بدهید. پیش از این هم شما چنین می کرده اید؛ ولی با شما جنگیده ام تا بر شما حکمرانی کنم. خدا حکومت بر شما را بر من اعطا کرد؛ در حالی که شما از آن ناراضی بوده اید» (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۱۴).

به هر حال، حکومت اسلامی از نحوه ثانیه یعنی ولایتیه، به نحوه اولی یعنی تملکیه بازگشت؛ یعنی حاکم به جای خدمت گزاری، به فکر حکمرانی مستبدانه خود افتاد؛ از این رو عصر توقف جوامع اسلامی در عرصه پیشرفت جهانی فرا رسید؛ اما از وقتی که ملت های مسیحی به راز توفیق مسلمانان پی برده و بدان ملتزم شدند، حکومت های پادشاهی را که بر مبنای اسارت ملت ها در قبال شاهان و فاعل مایشاء بودن حاکمان منعقد شده بود، کنار نهاده و حکومت غیر تملکیه را تشکیل داده اند. پای سند آزادی ملّت ها از سلطه مطلق سلاطین را امضا کردند و در پی آن، زمینه مساوات و نظارت مردمی را فراهم آوردند. ملل مسیحیه روز به روز رشد کرده و فرسنگ ها از ملل مسلمان پیشی گرفته و تمدن چشمگیر کنونی را سامان بخشیده اند. «مادامی که این دو اصل [= آزادی ملت ها از قید سلاطین جور و مساوات آنان با یک دیگر و سلاطین در حقوق] و فروع مترتب - کما جعله الشارع - محفوظ و سلطنت اسلامیة از نحوه ثانیه به نحوه اولی تحویل نیافته بود، سرعت سیر ترقّی و نفوذ اسلام، محیّر عقول عالم شد. پس از استیلای معاویه و بنی العاص و انقلاب و تبدل تمامی اصول و فروع مذکوره و کیفیت سلطنت اسلامیة به اضرار آن ها، وضع دگرگون گردید؛ ولی مادامی که حال سایر ملل هم بدین منوال و گرفتار چنین اسارت بودند، باز هم حالت وقوفی برای اسلام محفوظ بود. بعد از پی بردن آن ها به مبادی طبیعیہ آنچنان ترقی و فراگرفتن و پیروی نمودنشان از آن دستور و قهقری برگردانیدن طواغیت امت، مسلمانان بی صاحب را، به حالت جاهلیت قبل از اسلام و ورطه رقیّت بهیمه و نشأه خسیسه نباتیه بعد از فوز به عالم انسانیت، نتیجه را چنین منعکس ساخت (إِنَّ اللهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (رعد: ۱۱). [خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد، مگر آنکه آنان آن چه را که در خودشان است، تغییر دهند].

بنابراین، نائینی با مقایسه فراز و نشیب های تاریخ جوامع اسلامی و مسیحی ثابت می کند که آزادی از بنیادی ترین شروط تحقق یک حکومت ولایی و تمدن ساز جامعه به شمار می رود و حتی از جهتی بر اصل دیگر تمدن ساز و رشددهنده حکومت ولایی یعنی مساوات مقدم است؛ البته در آینده خواهیم دید که مقصود نائینی از آزادی، عدم رقیت و اسارت ملت ها از دولت ها و سلاطین و اشخاص خودکامه است؛ بدین سبب در مقابل حکومت ولایتیه و برخوردار از آزادی، حکومت تملکیه را مطرح می کند که در آن مردم عبید و اما و بنده و کنیز سلطان شمرده می شوند و پادشاه خود را صاحب آن ها دانسته، هرگونه تصرف در جان و مالشان را بر خود حلال می داند. (سلیمانی، ۱۳۸۲: ۲۴۸).

جایگاه آزادی در حکومت ولایتیه مورد نظر نائینی

در اندیشه سیاسی نائینی، آزادی یکی از پایه های حکومت ولایتیه است، به گونه ای که بدون وجود آن در جامعه، حکومت از نوع ولایتی نیست، بلکه از نوع استبدادی است. نائینی در مقدمه اثر خود، ادیان توحیدی و پیامبران الهی را منادی آزادی انسان از اسارت و عبودیت سلاطین و نیز استبداد و عبودیت رؤسای مذاهب دانسته و شواهد تاریخی متعددی را از قرآن و روایات بر می شمارد. با استناد به آیات قرآن، رسالت حضرت موسی (ع) را نجات بنی اسرائیل از بردگی و اسارت فرعون می داند؛ چنان که یکی از بزرگترین مصایب مسلمانان را در تاریخ اسلام، حاکمیت بنی امیه و اسارت مردم در حکومت آنان ترسیم می کند. وی با استناد به سخنان امیر مؤمنان، علی (ع) استبداد پیشگی و به بردگی کشیدن مردم را سیره بیشتر پادشاهان، در جوامع مختلف می داند. آن گاه از نقش رهبران الهی و مشخصاً امام حسین (ع) در تاریخ اسلام سخن می گوید و نجات مردم از اسارت طاغوت ها را در آینده، به رهبری حضرت ولی عصر (عج) نوید می دهد. سپس به عرصه دیگری از اسارت و بندگی مردم، به دست رؤسای قدرت طلب و خود رأی مذاهب وارد شده و نقش رهبران مذهبی یهود (احبار) و مسیحیت (رهبان) را در فریب مردم تشریح می کند و در پایان این بحث، از پیوستگی دوشاخه استبداد سیاسی و استبداد دینی و ضرورت مقابله با هر دو شاخه خبر می دهد، با این توضیح که رویارویی با استبداد دینی، چون با خدعه و فریب همراه است، دشوارتر از مبارزه با استبداد سیاسی پادشاهان می شمارد.

آزادی موهبتی است که خداوند به انسان ارزانی داشته است. اما در اجتماع از این موهبت استفاده کردن محدودیت هایی دارد که انسان از زمان تشکیل حکومت به آن ها تن داده است یعنی پذیرفته است که در پرتو وجود نظم، آزادی محدود شود اما این محدودیت نباستی از حد خود فراتر رفته به طوری که از انسان سلب اختیار در زمینه های شخصی نیز بنماید. و نباید آنقدر راه تفریط ببیماید که با اجتماع از نظر اخلاقی و ساختاری ضربه بزند. ما مکتب سیاسی هدایت را پیرو آن نظری می دانیم که «راه میانه» است؛ نه استبداد و نه ابتدال.

در دوران انقلاب ۱۳۲۴ دو نظر در مورد آزادی وجود داشت عده ای آزادی را به مفهوم غربی آن دمی خواستند یعنی سبکی نواز آزادی را طلب می کردند. بی تردید سرچشمه آزادی خواهی آنان آثار روشنفکران بزرگ فرانسه و اروپا بود که وجه مشترک آن تأکید فلسفه حقوق طبیعی انسان در آن راه نداشت. عده ای دیگر را عقیده بر این بود که نقطه عریمت در عقاید اسلامی مبتنی بر آزادی است اما این آزادی در چارچوب قوانین الهی شکل می گیرد و خارج از آن نامشروع است. بنابراین اصول مذهب، آزادی در وضع قوانین

و انتخاب حکام، هر کس که باشد را برای انسان‌ها جایز نیم‌شمارد. بلکه معتقد بودند که وضع قانون اجتماعی در اختیار خداوند است و اوست که با اعمال حاکمیت تشریحی حکامی را برای جامعه معین می‌نماید. بر همین اساس شیخ فضل‌اله نوری با اعتقاد به این نوع از آزادی، قانون آزادی عقیده و بیان و عمل به طور مطلق یا به گونه‌ای که در غرب رواج یافته بود را مخالف دستورات اسلام می‌دانست.

اما از آنجا که بسیاری از افراد دسته اول، آماده بودند که سخنانی از شیخ فضل‌اله نوری بشنوند تا از آن سوءاستفاده کنند، انتقاد و اعتراض او به آن نوع از آزادی را حمل به هواداری از استبداد کردند و همین مطلب را به مردم و علمای نجف در مورد آزادی با شیخ نوری یکی بود و تفاوتی نداشت. او عدم تأیید اسلام از آزادی را به کار می‌برد و مقصودش همان مفهوم فوق بود. اما دیگران عدم تأیید اسلام از آزادی او را مخالفت با مشروطه شدن سلطنت و آزادی مردم از استبداد تعبیر می‌کردند و علمای نجف را در اذهان مردم، در مقابل وی قرار می‌دادند.

با یک تحلیل صحیح و منطقی در می‌یابیم، جرم شیخ فضل‌اله نوری در واقع این بود که زودتر از علمای نجف متوجه این شد که مشروطه خواهان، آزادی را برای رهایی از مقررات شرع مقدس اسلام مطرح می‌کردند. به همین خاطر با آزادی مطرح شده از طرف آنها مخالفت می‌کرد و علامه نائینی بر این تأکید می‌فرمود که آزادی رهایی از استبداد است. در صورتی که در تعریف آزادی و محدودیت‌های آن به هیچ وجه با شیخ نوری مخالفتی نداشتند.

نقش آزادی در رهایی از استبداد سیاسی و دینی

در اندیشه نائینی، «گفتمان آزادی خواهانه ی وی» در ضدیت با استبداد معنا می‌یابد. از نظر نائینی، آن چه پس از قرون وسطی در اروپا به وقوع پیوست، آزادی مردم از سلطه استبداد بود. چون اروپاییان پی برده بودند که ریشه عقب‌ماندگی آنان، اسارت و بندگی و بودن تحت سلطه سلاطین مستبد است، خود را از این بردگی خلاص کردند و پله‌های ترقی را به سرعت پیمودند و اگر امروز نظام مشروطه، به عنوان دستاورد تمدن غرب، به شرق آمده و در میان مسلمانان نیز مطرح شده، در حقیقت، سرمایه مسلمانان است که بار دیگر بر آنان عرضه شده است: (هذه بضاعتنا ردت الینا).

از نظر نائینی، آزادی به این معنا هیچ تلازمی با رهایی از قوانین و مقررات مذهبی هرملتی ندارد، آن گونه که مخالفان مشروطه می‌پنداشتند. هر ملتی با هر کیش و مذهبی می‌تواند از قید و بند استبداد سلاطین خودسر، آزاد باشد و از تن دادن به امیال و هوس‌های رهبران مذهبی بپرهیزد. از نظر او نزاع ملت و مشروطه‌خواهان با سلطنت قاجار، «تحصیل آزادی از اسارت و رقیت» است، نه «رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب». به بیان دیگر، در این رویارویی، ملت آزادی خود را، که از سوی حاکمان ستم پیشه ستانده شده، طلب می‌کند، نه آزادی از عبودیت و بندگی خدا و رهایی از قوانین و مقررات دینی.

به همین علت، او مشروطه‌خواهان را سرزنش می‌کند که چرا مغالطه نموده و آزادی مورد نظر مشروطه‌خواهان را، آزادی از قید و بند قوانین و مقررات دینی و باری و امثال آن تفسیر می‌کنند!

آزادی در نظام‌های سیاسی غرب از دیدگاه نائینی

در این زمینه، بررسی چند نکته به منظور روشن شدن برخی ابهامات ضرورت دارد:

اول آن که، آیا تصویری که نائینی از «آزادی در نظام مشروطه» داشت، بر آزادی در نظام‌های مشروطه غربی انطباق داشت یا نه؟

دوم آن که، آیا آزادی مورد نظر همه مشروطه‌خواهان، اعم از رهبران و آزادی‌خواهان مذهبی و مشروطه‌خواهان غربگرا همین معنا و مفهوم از آزادی بود؟

حقیقت این است که آزادی از سلطه پادشاهان مستبد، یکی از ارکان نظام مشروطه شمرده می‌شود، بلکه فلسفه تبدیل نظام‌های مطلقه استبدادی به نظام مشروطه، آزادی از چنین سلطه‌ای بوده است. آزادی به این معنا با رهایی از قید و بند دین و مذهب تلازمی ندارد و در این زمینه، حق با نائینی است؛ اما آن چه در غرب، به ویژه در قرون اخیر، تحت عنوان آزادی مطرح شد، بسیار فراتر از معنا و مفهومی است که در اندیشه سیاسی نائینی به چشم می‌خورد. در اروپا نخست رهایی از استبداد ارباب کلیسا (استبداد دینی) رخ داد و سپس آزادی از اسارت سلاطین (استبداد سیاسی). از اینرو، دارای آثار و پیامدهایی بود و به ظهور مکاتبی منتهی شد که مبانی آن‌ها با مبانی ادیان الهی و از آن جمله، اسلام تفاوت اساسی داشت.

رفتار کلیسا به نام دین، به گونه‌ای بود که مردم هر چند با هدف رهایی از استبداد ارباب کلیسا قیام کردند، اما این قیام در نهایت، به نفعی دین انجامید. مردم و متفکران، میان تعالیم کلیسا و رفتار کشیشان، با تعالیم مسیحیت تفکیکی قائل نشدند و مکاتبی متولد شدند که نگاه تازه‌ای به جهان و انسان داشتند. در نتیجه، نگرش «انسان محوری»، جایگزین بینش «خدای‌محوری» شد. در این نگاه، همه چیز بر محور «منافع انسان» ارزیابی می‌شد. مردم بایستینه آزادی از قید و بند دین، به دنبال رهایی از استبداد سیاسی حرکت کردند. از اینرو، آزادی در محدوده آزادی از سلطه ارباب تزویر (استبداد دینی) و ارباب (استبداد سیاسی) باقی نماند و به آزادی از هر قید و بندی که انسان را محدود می‌کند، انجامید، در حالی که در میان مسلمانان، هیچ‌گاه استبداد حاکمان اموی و عباسی، به بریدگی مردم از دین نینجامید. با آن که حاکمان استبداد پیشه اموی، با همکاری روحانیان درباری، که رفتار آنان را توجیه می‌کردند و به نام دین، مردم را به اسارت و بردگی گرفته بودند، اما هیچ‌گاه مسلمانان گفتار و کردار آنان را به نام دین نپذیرفتند و دین را کنار نگذاشتند.

آنچه نائینی با عنوان «هذه بضاعتنا ردت الینا» مطرح کرده، همان آزادی به معنای رهایی از اسارت ارباب زور و ارباب تزویر بود که پس از قرون وسطا در غرب ظهور کرد. بی‌شک، آزادی به این معنا، که رهایی بخش ملت‌ها در طول تاریخ بوده، از جهان اسلام به جهان غرب انتقال یافته است و بسیاری از دانشمندان مغرب زمین، به این واقعیت اعتراف دارند؛ اما آنچه با ظهور مکاتب جدید در غرب مطرح شد و در قالب نظام‌های سیاسی مشروطه یا جمهوری در کشورهای اروپایی تحقق یافت، مبتنی بر نگرشی فراتر از نگاه یادشده، به مقوله آزادی است.

متفکران مسلمان، در سده اخیر به این نکته توجه داشته و علل و عوامل گرایش به مادی‌گری در غرب را بر شمرده‌اند. شهید آیت الله مطهری «نارسایی مفاهیم کلیسایی در باره خدا و ماورای طبیعت» و «خشونت‌های ارباب کلیسا» را دو عامل مهم گرایش مردم غرب به مادی‌گری می‌داند. ایشان همچنین نارسایی مفاهیم فلسفه غرب و مفاهیم اجتماعی - سیاسی را از عوامل دیگر این پدیده می‌شمارد. بدیهی است که این مفاهیم، به

تدریج از سوی مکاتب غربی مطرح شده و مردم نیز به مرور زمان، از دین فاصله گرفتند و آزادی را در پرتو رهایی از دین جست و جو کردند.

آیت الله طالقانی در شرحی که بر تنبیه الامه نوشته، این نکته را یادآور شده و از این که این دستاورد نامیمون، به جوامع اسلامی سرایت کرده و آنان نیز آزادی را با همه هویت غربی‌اش وارد سرزمین‌های اسلامی کردند، اظهار تأسف می‌کند.

نتیجه‌گیری

از منظر نائینی آزادی از اصول تمدن ساز جوامع بشری و از آموزه‌های بنیادین اسلام است؛ ولی مسلمانان در اثر بی‌مبالاتی به این اصل حیات بخش و تن دادن به سلطه روز به روز از قافله تمدن بشری عقب مانده و در مقابل، ممالک غربی به جهت اخذ این اصل از مکتب اسلام، به ترقی و مدنیت برتری دست یافته‌اند. نائینی، ملاک اساسی تقسیم حکومت‌ها را آزادی از خودکامگی دانسته و معتقد است تمام نظام‌هایی که از قید سلاطین جور آزاد هستند، به نوعی ولایتی شمرده می‌شوند و در مقابل، نظام‌هایی که مردم آن اسیر حاکمان مستبد هستند تملک‌یه‌اند. وی، با آزادی به معنای آنارشسیسم یا فرار از بندگی خدا و احکام اسلامی مخالف بوده، آزادی به مفهوم رهایی از آرای شخصی و خود سرانه رجال سیاسی و اجتماعی را آزادی مطلوب و مشروع جوامع می‌شمارد. طبق نظریه سیاسی ایشان، حق نظارت ملت بر دولت فقط در صورت امتزاج دو اصل «آزادی» و «مساوات» در جامعه تحقق خواهد یافت و گرنه نظارت واقعی از سوی ملت بر دولت محقق نخواهد شد.

از دیدگاه وی، آزادی مردم از دستورها و اراده حاکم خودکامه، از شروط لازم مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام است. وی معتقد است که تن دادن به رقیب سلطان جائز از دیدگاه اسلام با آزادگی انسان‌ها منافات دارد و مساوی ذلت و خواری آنان است. سلب آزادی ملت‌ها در برابر اوامر و نواهی شخصی سلطان و مقهوریتشان در برابر تمایلات شخصی او، از علایم حاکمیت طاغوتی و فرعونی به شمار می‌آید.

نائینی معتقد است که هدف بعثت انبیا، آزادسازی مردم از قید عبادت اشخاص برای عبادت خداوند بوده است. واداشتن مردم به پرستش سلطان خودکامه، یگانه مصداق ربوبیت و عبودیت وی نیست؛ بلکه هرگونه محدودیت خودسرانه حاکم بر علیه مردم، مصداق استعباد مردم به شمار آمده، از دیدگاه اسلام مورد نهی است. از دیدگاه وی، از آن جا که آزادی مطلوب در جامعه، بر خلاف «آزادی» در لیبرال دموکراسی غرب باید به دایره احکام شریعت محدود باشد، بین نظارت مجتهدان جامع الشرایط بر قوه مقننه و اشراف آنان بر قوه قضائیه، با آزادی نهادهای مدنی جامعه هیچ گونه تهافتی وجود ندارد.

فهرست منابع

تسکین دوست، محمدتقی. ۱۳۸۴. مشروطیت از منظر علامه نائینی. تهران: امیرکبیر.
درخشه، جلال. ۱۳۸۴. نسبت قانون و شریعت در اندیشه سیاسی علامه میرزا نائینی. دو فصلنامه دانش سیاسی. شماره ۲.

رحمت الهی، حسین و دیگران. ۱۳۹۴. جایگاه مشارکت در اندیشه سیاسی اسلام. دوره یازدهم، شماره ۳.

ساداتی نژاد، سیدمهدی. ۱۳۸۸. تحول مفهوم مشروعیت در فقه سیاسی شیعه در ایران. فصلنامه پژوهشی اندیشه نوین دینی. سال پنجم، شماره ۱۷.

سلیمانی، جواد. ۱۳۸۲. حدود و جایگاه آزادی در اندیشه سیاسی میرزای نائینی. ماهنامه آموزه. شماره ۳. محدثی، کاظم. ۱۳۹۴. انواع و ارکان حکومت از دیدگاه محقق نائینی. فصلنامه علمی تخصصی فرهنگ پژوهش. شماره ۲۴.

میراحمدی، منصور. ۱۳۸۵. جزوه درسی تحلیل افکار سیاسی در جهان اسلام و ایران، دانشگاه شهید بهشتی.

نازاریان، سید محمدوهاب و محمدعلی نظری. ۱۳۹۴. سلطنت، مشروطه و حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی علامه نائینی؛ الگویی پیشینی از مشروعیت. چهارمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت مردمی در اندیشه دینی.

نائینی، شیخ محمد حسین. ۱۳۳۴. تنبیه الامه و تنزیه المله، تهران، بی جا

نائینی، شیخ محمد حسین. ۱۳۶۱. تنبیه الامه و تنزیه المله، با مقدمه و توضیحات سید محمود طالقانی، تهران، انتشارات بی نا.